

بخش هفتم

درآمدها و منابع شان

فصل ۴۸

فرمول سه وجهی

جلد سوم، بخش هفتم، فصل ۴۸؛ کارل مارکس
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم؛ ف. فرخی

48۱

سرمایه - سود (منفعت صاحب کار بعلاوه بهره)، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، این آن فرمول سه وجهی است که تمام اسرار پروسه تولید در جامعه را دربرمیگیرد. چون بهره همانطور که قبلا نشان داده شد^{48a}، به مثابه محصول بخصوص و واقعی سرمایه تظاهر می کند در حالیکه منفعت صاحب کار برخلاف آن به عنوان مزد کار مستقل از سرمایه پدیدار میگردد، این شکل سه گانه به فرم زیرین تقلیل داده می شود:

سرمایه - بهره، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، به گونه ای که سود، شکل ویژه ارزش اضافه در شیوه تولید سرمایه داری، سعادت مندانه حذف میگردد.

48- این سه جزء که در ادامه می آید از جاهای متفاوتی از دستنوشته بخش ۶ گرفته شده اند. ف. انگلس
48a- رجوع کنید به جلد سوم، کتاب دوم، فصل ۲۳. ناشر

اگر حالا این سه گانه اقتصادی از نزدیک بررسی شود، به نکات زیرین می‌رسیم:
اولاً، آن چیزهایی که بقول منابع ثروت سالانه در دسترس قلمداد می‌گردند، کاملاً به قلمروهای متفاوتی تعلق دارند و هیچ تشابهی با همدیگر ندارند. آنها تقریباً همان رابطه‌ای را با هم دارند که کارمزد وکیل، چغندر قرمز و موزیک با هم دارند.

سرمایه، زمین، کار! اما سرمایه یک شیء نیست، بلکه یک رابطه تولیدی اجتماعی معین است که متعلق به یک صورتبندی اجتماعی تاریخی مشخص می‌باشد؛ یک رابطه تولیدی که در یک شیء باز نمود می‌یابد و به آن شیء یک خصلت اجتماعی می‌بخشد. سرمایه، حاصل جمع مواد و وسایل تولید شده نیست. سرمایه ابزار تولید به سرمایه تبدیل شده است که به خودی خود همانقدر سرمایه نیستند که طلا و نقره خود به خود پول نیستند. {سرمایه} آن وسایل تولید انحصاری شده توسط قشری از جامعه است، که در مقابل نیروی کار زنده به مثابه محصولاتی مستقل قرار می‌گیرند و شرایط اشتغال همین نیروی کار هستند و از طریق این تضاد در سرمایه شخصیت داده می‌شوند. این {سرمایه} منحصراً آن محصولاتی از کارگران که به نیروی مستقلی تبدیل شده‌اند نیستند که به حاکمان و خریداران تولیدکنندگان مبدل شده‌اند، بلکه همچنین نیروهای اجتماعی و فرم آتیه [ناخوانا]^{48b} این کار نیز هستند که در مقابل آنها به مثابه محصولاتی قد علم می‌کنند. پس ما در اینجا سر و کارمان با یک فرم اجتماعی معین و در نظر اول بسیار اسرارآمیز از یکی از فاکتورهای تاریخاً ساخته شده پروسه تولید اجتماعی است.

و حالا در جوار این ما زمین را داریم، این بقولی طبیعت غیرآلی، توده‌ای خام و سردرگم {rudis indigestaque moles، نقل قول از Ovid} در تمام توحش ابتدائی اش. ارزش کار است. لذا ارزش اضافه نمی‌تواند زمین باشد. ثمربخشی مطلق زمین هیچ تأثیری جز این ندارد که یک کمیت مشخص از کار مقدار معینی محصول می‌دهد، مشروط به حاصلخیزی طبیعی زمین. تفاوت در ثمربخشی زمین باعث می‌شود که همان میزان کار و سرمایه، یعنی همان مقدار ارزش، در مقادیر متفاوتی از محصولات کشاورزی تظاهر کند؛ یعنی باعث می‌شود که این محصولات دارای ارزشهای انفرادی مختلفی باشند. همسان سازی این ارزشهای انفرادی به ارزشهای بازار باعث می‌شود که «مزیت زمین حاصلخیز بر زمین نامرغوب ... از کشاورز یا مصرف کننده به مالک زمین انتقال داده شود.» (ریکاردو، پرنسیپها، ص ۶۲).

و نهایتاً سومین بخش از این رابطه، تنها یک شبیح، "کار"، که تنها یک تجرید است و بتنهایی اصلاً موجودیتی ندارد، و یا اگر ما ... [ناخواناست] {اما در دوباره خوانی اینگونه خوانده شده} آنچه را که در پس آن نهان است در نظر بگیریم، یعنی فعالیت مولد انسانی در کل، که انسان با آن سوخت و سازش را با طبیعت به پیش می‌برد، نه تنها عاری شده از هر گونه شکل و تعیین خصوصیت اجتماعی، بلکه حتی تنها در موجودیت طبیعی اش مستقل از اجتماع، بدون ارتباط با هیچ اجتماعی، همچون تجلی و تصدیق زندگی ای که انسان هنوز غیراجتماعی در کل با انسانی که به نحوی اجتماعی شده مشترک دارد.

سرمایه - بهره؛ مالکیت ارضی، مالکیت خصوصی کره زمین، و البته مالکیت خصوصی مدرن، و مطابق با شیوه تولید سرمایه داری - بهره ارضی؛ کار مزدی - دستمزد. در این شکل پنداشته می‌شود که ارتباطی مابین منابع درآمدها موجود باشد. کار مزدی و مالکیت ارضی

48b- انگلس این کلمه را آتیه خواند اما نوشت که ناخواناست. در خوانش بعدی این کلمه را Zusammenhängende به معنی به هم پیوسته خواندند - رداکتور

همانند سرمایه اشکال اجتماعی تاریخاً معینی هستند؛ یکی از آنها برای کار {شکل اجتماعی تاریخاً معینی برای کار}، دیگری برای کره خاکی انحصاری شده، و این هر دو دقیقاً اشکالیند مطابق با سرمایه و متعلق اند به همان صورتبندی اجتماعی اقتصادی.

اولین چیزی که در مورد این فرمول نظر را به خود جلب می کند این است که در کنار سرمایه، با این جزء تولیدی در شکلی که متعلق به شیوه تولیدی معین است، شکلی تاریخاً معین از یک پروسه تولید اجتماعی - در کنار عنصری تولیدی که با یک شکل اجتماعی معین آمیخته شده و در آن نمایان می شود - با بی توجهی زمین را در یک طرف و کار را در طرف دیگر جایگزین می کنند، دو عنصر از پروسه واقعی کار که در این شکل مادی برای همه شیوه های تولیدی مشترکند و از عناصر مادی هر پروسه تولیدی اند و هیچ ارتباطی با شکل اجتماعی این پروسه تولید ندارند.

دوماً: در فرمول سرمایه - بهره، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، سرمایه، زمین و کار بترتیب به مثابه منابع بهره (به جای سود)، بهره ارضی و دستمزد، همانند محصولشان یا ثمرشان تظاهر می کنند؛ قبلی ها اساسند، بعدی ها نتایجشان، قبلی ها علتند، بعدی ها تأثیرشان؛ و این به گونه ایست که هر منبعی با محصول خود در آنچنان رابطه ای قرار داده می شود که گویی از آن برون جهیده و تولید شده است. همه این سه درآمد، بهره (به جای سود)، بهره ارضی و دستمزد سه بخش از ارزش محصول می باشند، یعنی بطور کل بخشهایی ارزشی یا اگر به پول بیان شود، اجزائی پولی، اجزائی از قیمت. فرمول سرمایه - بهره در واقع بی معنی ترین فرمول برای سرمایه است، اما بهر حال یکی از فرمولهای آن است. اما زمین چگونه می تواند ارزش، یعنی یک کمیت مشخص از کار اجتماعی، ایجاد کند و تازه آنهم یک جزء ارزشی ویژه از محصولات خود زمین که بهره ارضی را شکل میدهد؟ زمین مثلاً در ایجاد یک ارزش مصرفی، یک محصول مادی، گندم، به عنوان عاملی تولیدی شرکت می کند. اما زمین هیچ ارتباطی با ایجاد ارزش گندم ندارد. تا آنجائیکه ارزش در گندم پدیدار میگردد، گندم تنها بعنوان کمیت معینی از کار اجتماعی مادیت یافته در نظر گرفته می شود، با صرف نظر کامل از آن ماده مشخصی که این کار در آن تظاهر می کند، یا ارزش مصرفی ویژه آن ماده. این بهیچوجه در تناقض با این نیست که (۱) صرف نظر از دیگر شرایط، ارزانی یا گرانی گندم بستگی به بارآوری زمین دارد. بارآوری کار کشاورزی با شرایط طبیعی گره خورده است و بنا به بارآوری آنها {شرایط طبیعی} همان کمیت کار در محصولی، ارزش مصرفی ای، بیشتر یا کمتر نمایان میگردد. اینکه چه میزانی از کار در یک بوشل گندم نهفته است، بستگی به این دارد که همان کمیت کار چه میزانی از بوشل گندم را بتواند تحویل دهد. در این مورد بستگی دارد به بارآوری زمین که ارزش در چه حجمی از محصول پدیدار گردد؛ اما این ارزش داده شده است بدون وابستگی به این توزیع. ارزش در ارزش مصرف پدیدار می گردد، و ارزش مصرفی ملزومه- ای برای ایجاد ارزش است؛ اما این کاملاً بی معنی است که تضادی را خلق کرد که در یک سو ارزش مصرفی، زمین، قرار داده شود و در سوی دیگر یک ارزش و بعلاوه یک جزء ارزشی بخصوص.

(۲) [دست نوشته در اینجا ناتمام گذاشته شده است]

اقتصادیات عامیانه در حقیقت کاری بجز این ندارد که به سبک نظری، مفاهیم عاملان تولیدی ای که در این روابط تولیدی بورژوازی کاملاً اغفال شده‌اند را تفسیر و سیستماتیک کرده و از آنها دفاع کنند. بدین سبب تعجب برانگیز هم نیست که اقتصادیات عامیانه خود را در شکل تظاهر بیگانه شده روابط اقتصادی، جائیکه آنها بطور بدیهی غیرمنطقی و کاملاً متناقض هستند، در خانه احساس کند - و اگر شکل تظاهر چیزها و دانشان مستقیماً برهم منطبق میبود، دیگر علم کاملاً زائد می شد؛ برای اقتصادیان عامیانه هر چه ارتباط فی مابین این روابط پنهان تر باشد، همانقدر هم بیشتر برای او بدیهی می نمایند و او خود را بیشتر در خانه احساس می کند، هر چند که آنها در پندار عام قابل فهم باشند. از همین جهت هم اقتصادیات عامیانه هیچ ظن ضعیفی هم ندارد که آن فرمول سه وجهی که او از آن عزیمت می کند، یعنی: زمین - بهره ارضی، سرمایه - بهره، کار - دستمزد یا قیمت کار، آشکاراً ترکیباتی غیر ممکن هستند. نخست زمین را داریم که یک ارزش مصرف است که هیچ ارزشی ندارد و سپس ارزش مبادله بهره ارضی؛ به این ترتیب که مناسبتی اجتماعی که به صورت شیء در نظر گرفته شده در ارتباط با طبیعت قرار داده می شود؛ یعنی دو اندازه سنجش ناپذیر می بایست در تناسب با یکدیگر قرار گیرند. بعد از آن سرمایه - بهره. اگر سرمایه به مثابه یک حجم مشخص ارزش در نظر گرفته شود که بصورت مستقل به عنوان پول پدیدار می گردد، لذا این آشکارا بی معنی است که یک ارزش بتواند ارزش بیشتری از آنچه می ارزد داشته باشد. درست در همین فرمول سرمایه - بهره، هر پروسه بینابینی ای حذف می گردد، و سرمایه به عام ترین و در نتیجه نامفهوم ترین فرمول خود تقلیل داده می شود که بخودی خود غیرقابل توضیح می باشد. و درست به همین دلیل نیز اقتصادیات عامیانه فرمول سرمایه - بهره، جائیکه ارزش با خصوصیت پنهانش می تواند با خود نابرابر باشد، را بر فرمول سرمایه - سود ترجیح می دهد، زیرا که در آخری به روابط واقعی سرمایه نزدیکتر می شویم. و دوباره با یک پریشان خاطری از اینکه چهار به اندازه پنج نیست و لذا صد تالر هرگز نمی تواند صد و ده تالر باشد، اقتصادیات عامیانه از سرمایه به مثابه ارزش گریخته و به ماهیت مادی سرمایه، یعنی به ارزش مصرف سرمایه به عنوان شرایط تولیدی برای کار، ماشین آلات، مواد خام و غیره رو می آورد. بدین گونه او دوباره موفق می شود که بجای اولین تناسب نامفهوم که در آن $4=5$ بود، رابطه‌ای کاملاً غیرقابل سنجش مابین از یک سوی یک ارزش مصرفی یعنی یک شیء و از سوی دیگر یک رابطه اجتماعی تولیدی معین، یعنی ارزش اضافه، بنشانند؛ درست همانند مالکیت ارضی. هنگامیکه اقتصاددان عامیانه به این نقطه غیرقابل سنجش می رسد، همه چیز برای او آشکار می‌گردد و او دیگر ضرورتی برای تفکر بیشتر نمی بیند. زیرا که او درست به "منطق" نظرگاه بورژوازی رسیده است. و نهایتاً کار - دستمزد یا قیمت کار، که همانگونه که در جلد یک ثابت شد، بیانی است که در نظر اول در تناقض با مفهوم ارزش و همچنین قیمت که عموماً خود تنها بیان مشخصی است برای ارزش، بنظر می رسد؛ و قیمت کار همانقدر غیرمنطقی است که یک لگاریتم زرد. اما در اینجا اقتصاددان عامیانه کاملاً راضی است، زیرا که او به درک عمیق بورژوازی نائل آمده، اینکه او برای کار پول پرداخت می کند و او لذا موظف به درک کردن مفهوم ارزش نیست چون فرمول در تناقض با مفهوم ارزش است.

دیدیم⁴⁹ که پروسه تولید سرمایه داری شکلی بطور تاریخی معین شده از پروسه تولید اجتماعی بطور کل است. پروسه تولید اجتماعی بخشاً پروسه‌ایست که شرایط مادی موجودیت

زندگی انسانی را فراهم می آورد و بخشاً پروسه‌ایست که تحت مناسبات تولیدی تاریخی اقتصادی مشخصی رخ می دهد، و خود این مناسبات تولیدی را و لذا همچنین حاملان این پروسه را، شرایط مادی موجودیتشان و روابط متقابلشان را، یعنی صورتبندی اجتماعی اقتصادی معین شان را تولید و بازتولید می کند. مجموعه این مناسبات، جائیکه حاملان تولید خود را با طبیعت و با یکدیگر می یابند و جائیکه آنها تولید می کنند، همانا این کلیت همان جامعه است که از منظر ساختار اقتصادی ملاحظه می‌گردد. پروسه تولید سرمایه داری نیز همچون پیشینیانش تحت شرایط مادی معینی رخ میدهد، شرایط مادی که حامل مناسبات اجتماعی مشخصی است؛ مناسباتی که افراد در حین بازتولید زندگی‌شان به آنها داخل می شوند. آن شرایط یاد شده همانند این مناسبات از یک سو پیش شرطهایی اند و از سوی دیگر نتایجی اند که توسط پروسه تولید سرمایه داری آفریده شده‌اند؛ آنها توسط این تولید و بازتولید می شوند. ما همچنین دیدیم که سرمایه - و سرمایه دار تنها سرمایه‌ای شخصیت یافته است که در پروسه تولید تنها به عنوان حامل سرمایه عمل می کند - در جریان پروسه تولید اجتماعی که منطبق با خواست سرمایه است، میزان مشخصی کار اضافه را از تولیدکننده مستقیم، یعنی کارگر، بیرون می کشد، کار اضافه‌ای که سرمایه بدون هیچگونه معادلی کسب می کند و در ماهیت خود همیشه یک کار اجباری باقی می ماند، صرفنظر از اینکه تا چه اندازه نتیجه‌ای از یک قرارداد آزادانه بنظر بیاید. این کار اضافه در یک ارزش اضافه پدیدار می گردد و این ارزش اضافه در یک محصول اضافه موجودیت دارد. کار اضافه بطور کل، در معنی کاری و رای احتیاجات جاری، همیشه باید باقی بماند. تحت سیستم سرمایه داری همانند برده داری و غیره این کار اضافه شکل آنتاگونیستی بخود می‌گیرد و مکملش بیکارگی محض قشری از جامعه است. کمیت معینی از کار اضافه به عنوان تضمینی در مقابل حوادث و برای توسعه ضروری و تصاعدی پروسه بازتولید جهت ارضاء احتیاجات فزاینده و افزایش جمعیت ضروری است، چیزیکه از زاویه دید سرمایه دارانه انباشت نامیده می شود. این یکی از وجوه متمدانه سرمایه است که بیرون کشیدن این کار اضافه را بنحوی و تحت شرایطی انجام میدهد که برای گسترش نیروهای تولیدی، روابط اجتماعی و ایجاد عناصری برای اشکال جدید و متعالی تر، در مقایسه با اشکال پیشین تحت برده داری، رعیتی و غیره، مناسب تر است. بنابراین از یک سوی سرمایه مرحله-ای را ایجاد می کند که اجبار و انحصار بر تکامل اجتماعی (که شامل مصالح مادی و معنوی آن میشود) توسط بخشی از جامعه بزیان بخش دیگر جامعه منحل می‌گردد؛ از سوی دیگر وسایل مادی و نطفه مناسباتی را ایجاد میکند که در شکل اجتماعی ای بالاتر امکان پذیر می کند که این کار اضافه بتواند با محدودسازی هر چه بیشتر زمانی که کلاً برای کار مادی استفاده می شود تلفیق گردد. زیرا که بسته به نیروی مولد کار، کار اضافه می تواند در کل یک مدت کار روزانه قلیل بزرگ باشد و در کل یک مدت کار روزانه بزرگ نسبتاً کوچک باشد. اگر ساعت کار لازم = ۳ و کار اضافه = ۳ باشد، بنابراین کل مدت کار روزانه = ۶ و نرخ کار اضافه = ۱۰۰ درصد است. اگر ساعت کار لازم = ۹ و کار اضافه = ۳ باشد، لذا کل مدت کار روزانه = ۱۲ ولی نرخ کار اضافه تنها = $\frac{3}{12}$ درصد است. بعلاوه بستگی به بارآوری کار دارد که چه میزان ارزش مصرفی بتواند در مدت زمانی مشخص و لذا همچنین در مدت کار اضافه‌ای معین تولید گردد. پس ثروت واقعی جامعه و امکان توسعه فزاینده پروسه بازتولید آن بستگی به میزان کار اضافه نداشته بلکه به بارآوری آن و فراوانی کم و بیش شرایط تولیدی که تحت آن انجام می‌گیرد بستگی دارد. در واقع قلمرو آزادی نخست آنجایی شروع می شود که آن کاری که از طریق ضرورت و فراخور دنیوی تعیین می‌گردد لغو گردد؛ و این بنابر طبیعت موضوع در

خارج از قلمرو تولید مادی واقعی قرار دارد. همانند انسان اولیه که می‌بایست برای ارضاء احتیاجاتش و بقاء و بازتولید زندگیش با طبیعت مبارزه کند، همانگونه نیز انسان مدرن در تمام اشکال اجتماعی و تحت تمام شیوه‌های تولیدی می‌بایست رفتار کند. با تکامل انسان این قلمرو ضرورت طبیعی نیز گسترش می‌یابد، زیرا احتیاجات افزایش می‌یابند؛ اما همزمان نیروهای مولده‌ای که این نیازها را ارضاء می‌کنند نیز توسعه می‌یابند. آزادی در این شیوه تنها می‌تواند شامل این باشد که انسانهای اجتماعی شده، تولیدکنندگان همبسته، سوخت و ساز خود را با طبیعت بشکل منطقی انجام داده و آنرا به زیر کنترل مشترک خود درآورند، بجای اینکه توسط آن حکمروایی شوند، همچون قدرتی کور؛ آنها این را با صرف کمترین انرژی و تحت شرایطی به انجام می‌رسانند که لایق طبیعت انسانی‌شان و با آن مطابق است. اما این همیشه قلمرویی از ضرورت باقی خواهد ماند. در ورای این آن تکامل انرژی انسانی‌ای آغاز می‌گردد که مقصدش در خودش است، قلمروی واقعی آزادی، که ضمناً تنها با قلمرو ضرورت به عنوان پایه‌اش می‌تواند شکوفایی یابد. کاهش مدت کار روزانه شرط پایه‌ای آن است.

در جامعه سرمایه داری این ارزش اضافه یا این محصول اضافه - اگر از نوسانات اتفاقی در تقسیم آن چشم‌پوشی کنیم و تنها قانون تنظیم‌کننده آن را مد نظر بگیریم - بین سرمایه داران به مثابه سهم بران، متناسب با سرمایه اجتماعی که هر کدام در تصرف دارند، تقسیم می‌گردد. ارزش اضافه در این فرم به مثابه سود میانگین پدیدار می‌گردد که به سرمایه تعلق می‌گیرد، سود میانگینی که خود دوباره به منفعت صاحبکار و بهره تقسیم می‌گردد و هر یک از این زیرگروهها به سرمایه داران مختلفی تعلق می‌گیرند. این تصاحب و توزیع ارزش اضافه و لذا محصول اضافه بواسطه سرمایه، محدودیت خود را در مالکیت ارضی می‌یابد. همانگونه که سرمایه دار فعال، در تطابق با قوانینی که قبلاً بررسی شد، کار اضافه و لذا ارزش اضافه و محصول اضافه را از کارگر در شکل سود بیرون می‌کشد، همانگونه نیز مالک زمین مجدداً بخشی از این ارزش اضافه و لذا محصول اضافه را به شکل بهره ارضی از سرمایه دار بیرون می‌کشد.

پس وقتی که ما از سود به مثابه بخشی از ارزش اضافه که به سرمایه تعلق می‌گیرد صحبت می‌کنیم، منظورمان سود میانگین است (برابر با منفعت صاحبکار بعلاوه بهره) که از پیش توسط کسر بهره ارضی از کل سود (که در حجمش با کل ارزش اضافه برابر است) محدود گردیده است؛ یعنی کسر بهره ارضی از پیش مفروض گرفته می‌شود. پس سود سرمایه (منفعت صاحبکار بعلاوه بهره) و بهره ارضی چیزی بجز اجزائی بخصوص از ارزش اضافه نیستند، رده بندی‌هایی اند که ارزش اضافه بر حسب اینکه به سرمایه یا به مالکیت ارضی تعلق می‌گیرد به آنها تقسیم می‌شود، آنها ستون بندی اند و این هیچگونه تغییری در ماهیت ارزش اضافه نمی‌دهد. ترکیبشان مجموع ارزش اضافه در جامعه را تشکیل می‌دهد. سرمایه کار اضافه را، که به شکل ارزش اضافه و محصول اضافه تجلی می‌کند، مستقیماً از کارگران بیرون می‌کشد. در این معنی سرمایه می‌تواند به عنوان تولیدکننده ارزش اضافه تلقی گردد. مالکیت ارضی هیچ ربطی با پروسه واقعی تولید ندارد. نقش آن محدود به این است که بخشی از ارزش اضافه تولید شده را از جیب سرمایه به جیب خود انتقال دهد. معهذا مالک زمین نقشی را در پروسه تولید سرمایه داری بازی می‌کند، نه تنها با آن فشاری که او بر سرمایه وارد می‌کند، و نه تنها از این زاویه که مالکیت ارضی بزرگ یک پیش شرط و لازمه‌ای ست برای تولید سرمایه داری، زیرا که آن پیش نیاز و شرطی است برای اینکه کارگر دیگر صاحب شرایط کار خود نباشد، اما بویژه از

این طریق که مالک زمین به مثابه تجسم شخصیتی یکی از مهم ترین شرایط تولید تظاهر می کند.

و سرانجام کارگر، که صاحب و فروشنده نیروی کار خود است، تحت نام کارمزد {دستمزد} بخشی از محصول را که نماینده جزئی از کار اوست که ما آن را کار لازم مینامیم یعنی کاری که برای نگه داری و بازتولید این نیروی کار احتیاج است صرفنظر از اینکه شرایط این نگه داری و بازتولید قلیل تر یا غنی تر، مناسب تر یا نامناسب تر باشد را دریافت می کند.

هر چند که این مناسبات می توانند به طرق مختلف پدیدار شوند، اما همه یک چیز را مشترک دارند: سرمایه سال به سال برای سرمایه دار سود می آورد، زمین سال به سال برای مالک زمین بهره ارضی ببار می آورد، و نیروی کار - تحت شرایط متعارف و اگر این نیروی کار قابل مصرف باشد - برای کارگر دستمزد می آورد. این سه جزء ارزشی از کل ارزش ایجاد شده در سال و کل محصول تولید شده در سال مطابق با آن - چون ما موقتاً از انباشت چشم پوشی می کنیم - می توانند توسط صاحبانشان هر ساله به مصرف برسند بدون اینکه منبع بازتولیدشان تهی گردد. آنها همانند میوه‌هایی می مانند از درختی، یا بهتر بگوییم از سه درخت ابدی، که هر ساله به مصرف می رسند؛ آنها درآمدهای سالانه سه طبقه را تشکیل می دهند، سرمایه داران، زمینداران و کارگران، درآمدهایی که سرمایه دار فعال در مقام کسی که کار اضافه را مستقیماً بیرون می کشد و یا عموماً کار را بکار میگیرد، توزیع می کند.

پس برای سرمایه دار سرمایه‌اش، برای زمیندار زمینش و برای کارگر نیروی کارش و یا ترجیحاً خود کارش (زیرا که او در واقع فقط نیروی کار را به عنوان بروز آن می فروشد و لذا همانگونه که قبلاً هم نشان داده شد، برای او بهای نیروی کار به سبب شیوه تولید سرمایه داری لزوماً به عنوان بهای کار پدیدار می گردد) به مثابه سه منبع مختلف برای درآمدهای ویژه شان، یعنی سود، بهره ارضی و دستمزد، به نظر می رسد. آنها در حقیقت نیز چنین اند بدین معنی که سرمایه برای سرمایه دار یک ماشین ابدی برای تخلیه کار اضافه است؛ زمین برای مالک زمین همچون مغناطیسی جاودانه که بخشی از ارزش اضافه را که سرمایه دار از کارگر مکیده است، جذب می کند و سرانجام کار، آن شرط دائماً خود احیاگر و آن وسیله دائماً خود تجدیدگر که تحت نام مزد کار بخشی از آن ارزشی را که کارگر خود آفریده و لذا بخشی از محصول اجتماعی، یعنی وسایل ضروری معاش، اندازه گیری شده توسط همین بخش ارزشی را به خود اختصاص میدهد. در ضمن آنها چنین اند در این معنی که سرمایه بخشی از ارزش را و لذا بخشی از محصول کار سالانه را در شکل سود، مالکیت ارضی بخش دیگری را در شکل بهره ارضی و کار مزدی بخش سومی را در شکل دستمزد ثابت می کنند و دقیقاً بواسطه همین دگرگونی آنها را مبدل به درآمدهایی برای سرمایه دار، مالک زمین و کارگر می کنند، معهذا بدون اینکه خود آن ماده اصلی ای را که به این مقوله‌های مختلف تبدیل می شود، بیافرینند. برعکس، این توزیع مشروط است به از پیش موجود بودن این ماده اصلی، یعنی کل ارزش محصول سالانه که چیزی نیست مگر کار اجتماعی مادیت یافته. با این وجود موضوع در این شکل در مقابل عاملان تولید، دارندگان عملکردهای مختلف در پروسه تولید، پدیدار نمی گردد، بلکه در شکلی تحریف شده. ما در بررسی بعدی توضیح خواهیم داد که چرا اینگونه رخ میدهد. سرمایه، مالکیت ارضی و کار برای این عاملان تولید به عنوان سه منبع مستقل مختلف تظاهر می کنند که سه جزء مختلف ارزش تولید شده سالانه از اینقرار از آنها و لذا از محصولی که در آن موجودیت دارند، بیامیخیزند؛ بنابراین از آنها نه تنها اشکال مختلف این ارزش به مثابه

درآمدهایی که به فاکتورهای مشخصی در پروسه تولید اجتماعی تعلق دارند، بلکه همچنین خود این ارزش و لذا ماده اصلی اشکال درآمدها نیز از آنها برمی خیزد.

[در اینجا یک برگ از دستنوشته کم است]

... بهره تفاضلی با حاصلخیزی نسبی زمینها مرتبط است، یعنی با آن خصوصیتی که از خود زمین برمیخیزند. اما در وهله اول تا آنجایی که به این برمیگردد که محصولات زمینهای مختلف دارای ارزشهای منفرد گوناگونند، این منحصراً همین اصل نامبرده بالا است؛ اما در وهله بعد تا آنجائیکه به تنظیم کننده عمومی ارزش بازار مربوط می شود که از آن ارزشهای منفرد متفاوت است، دیگر اینجا یک قانون اجتماعی است که در سایه رقابت عمل می کند و هیچ ارتباطی نه با زمین دارد و نه با درجات متفاوت حاصلخیزی زمین.

ممکن است که لااقل در "کار - دستمزد" اینگونه بنظر برسد که یک رابطه منطقی بیان شده است. اما در اینجا نیز همانند "زمین - اجاره بها" موضوع چنین نیست. تا آنجائیکه کار ارزش آفرین است و در ارزش کالاها نمایان میگردد، هیچ ارتباطی با توزیع این ارزش در مقولههای مختلف ندارد. تا آنجائیکه کار دارای کاراکنتر اجتماعی ای مشخص به مثابه دستمزد است، ارزش آفرین نمی باشد. کلاً قبلاً ثابت شد که کارمزد یا قیمت کار تنها یک بیانی است غیرمنطقی برای ارزش یا قیمت نیروی کار؛ و آن شرایط اجتماعی معینی که این نیروی کار تحت آن بفروش می رسد هیچ ارتباطی با کار به عنوان عامل عمومی تولید ندارد. کار همچنین خود را در آن بخش ارزشی ای از کالا که همچون کارمزد قیمت نیروی کار را تشکیل می دهد نیز مادیت میدهد؛ کار این بخش را همانگونه که بخشهای دیگر محصول را ایجاد میکند می آفریند؛ اما کار در این بخش به همان شیوه ای مادیت می یابد که در بخشهای دیگری که بهره ارضی و سود را ایجاد میکنند، نه بیشتر و نه متفاوت تر. و کلاً وقتی که ما کار را همچون ارزش آفرین تثبیت می کنیم، ما آنرا نه به عنوان شکل مشخص اش به مثابه شرطی از تولید، بلکه به عنوان کاراکنتر اجتماعی اش که از کار مزدی متفاوت است، در نظر می گیریم.

در اینجا حتی اصطلاح "سرمایه - سود" نیز صحیح نیست. وقتی که سرمایه در تنها رابطه - ای که ارزش اضافه تولید می کند، همانا در رابطه اش با کارگر، مورد ملاحظه قرار گیرد، جائیکه آن {سرمایه} بوسیله اجباری که بر نیروی کار یعنی بر کارگر مزدی وارد می کند، کار اضافه را از آن اخاذی میکند، لذا این ارزش اضافه علاوه بر سود (منفعت صاحبکار بعلاوه بهره) همچنین شامل بهره ارضی نیز میگردد، بدیگر کلام کل ارزش اضافه تقسیم نشده. در عوض سرمایه در اینجا، بمتابه منشأیی از درآمد، فقط در رابطه با آن بخشی قرار داده می شود که به سرمایه دار می رسد. این تمام ارزش اضافه ای که سرمایه بیرون می کشد نیست، بلکه فقط بخشی از آن است که برای سرمایه دار استخراج می گردد. وقتی که فرمول به "سرمایه - بهره" مبدل می گردد، هر گونه ارتباطی بیش از پیش از بین می رود.

اگر ما در وهله نخست ملاحظه کردیم که آن سه منبع یاد شده ناهمگون هستند، حالا می بینیم که محصولشان، مشتقاتشان، یعنی درآمدها، برعکس همه به یک قلمرو، یعنی قلمرو ارزش، تعلق دارند. این در هر حال از این طریق جبران می شود (این رابطه نه تنها بین اندازههایی غیرقابل قیاس بلکه همچنین بین چیزهایی که کاملاً ناهمگون اند، بدون هیچگونه ارتباط متقابلی و غیرقابل مقایسه) که سرمایه در واقع همچون زمین و کار بسادگی همچون ماهیتی مادی

ملاحظه می‌گردد، یعنی همان ابزار تولیدی تولید شده، جائیکه هم از رابطه سرمایه با کارگر و هم از رابطه سرمایه با ارزش انتزاع می‌گردد.

سوماً با این برداشت، فرمول سرمایه - بهره (سود)، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد یک ناسازگاری همگون و متقارن را به نمایش می‌گذارد. در واقع، از آنجائیکه کار مزدی به عنوان یک شکل اجتماعی معین از کار پدیدار نمی‌گردد، در حالیکه کل کار در عوض به سبب طبیعتش به مثابه کار مزدی نمایان می‌شود (برای آنان که در تصورات مناسبات تولیدی کاپیتالیستی گرفتار شده‌اند اینگونه به نظر می‌رسد)، اشکال اجتماعی مشخص و معینی که شرایط مادی کار - ابزار کار تولید شده و زمین - در رابطه با کار مزدی به خود می‌گیرند (همانگونه که برعکس آنها خود ملزومه کار مزدی اند) بی واسطه با موجودیت مادی این شرایط کار، یعنی با آن فرمی که این شرایط کار در پروسه واقعی کار دارند، منطبق می‌شوند، مستقل از هر شکل اجتماعی تاریخی معینی، آری مستقل از هر گونه شکل اجتماعی ای برای پروسه کار. فرم دگرگون شده شرایط کار که از کار بیگانه شده و در مقابل آن استقلال داده شده است، جائیکه ابزار تولیدی تولید شده مبدل به سرمایه و زمین مبدل به زمین انحصاری شده می‌گردد، یعنی به مالکیت زمین، این شکل که متعلق به یک دوره تاریخی معین است، از این قرار با موجودیت و عمل ابزار تولیدی تولید شده و زمین در پروسه تولید بطور کل منطبق می‌گردد. این ابزار تولید در خود و طبیعتاً سرمایه‌اند؛ سرمایه چیزی نیست بجز یک «نام اقتصادی» برای ابزار تولید؛ و همینگونه است زمین در خود، بر طبق طبیعتش، زمین انحصاری شده توسط چند تن مالک. همانگونه که محصولات در مقابل تولیدکنندگان به عنوان قدرتی مستقل در سرمایه و سرمایه دار - که در واقع چیزی نیست بجز سرمایه شخصیت یافته - می‌ایستند، همانگونه نیز زمین در زمیندار شخصیت می‌یابد و دو پای خود را در یک کفش کرده و همچون قدرتی مستقل خواهان سهم خود از آن محصولی می‌شود که با کمک او ایجاد شده؛ بدین قرار این زمین نیست که آن سهمی از محصول را که به آن تعلق دارد در ازای جبران و جهت ازدیاد نیروی بارآورش بدست می‌آورد، بلکه در عوض این مالک زمین است که سهمی از محصول را برای به غارت بردن یا برای اسراف به دست می‌آورد. این آشکار است که سرمایه پیشفرضش کار به مثابه کار مزدی است. در ضمن این همانقدر واضح است که اگر کار به مثابه کار مزدی به عنوان نقطه عزیمت گرفته شود، بگونه‌ای که این همچون امری مسلم فرض شود که کار بطور عام با کار مزدی هم معنی است، در آنصورت باید سرمایه و زمین انحصاری شده نیز در مقابل کار بطور کل همچون فرم طبیعی شرایط کار پدیدار گردند. سرمایه بودن اکنون دیگر همچون شکل طبیعی وسایل کار پدیدار می‌گردد، یعنی همچون یک خصوصیت شیء گونه، خصوصیتی که از عملکردشان در پروسه کار بطور کل برآمده است. در اینصورت سرمایه و وسایل تولید شده اصطلاحاتی همسان می‌شوند. همینگونه نیز زمین و زمینی که توسط مالکیت خصوصی انحصاری شده بیاناتی یکسان می‌شوند. ابزار کار از این قبیل که بنا به طبیعتشان سرمایه‌اند، مبدل به منبع سود می‌شوند همانگونه که زمین از همین قرار منشأ بهره ارضی می‌شود.

کار از این قبیل، در خصوصیت ساده‌اش به عنوان فعالیتی مولد و هدفمند، در ارتباط با وسایل تولید قرار داده می‌شود، نه در شکل معین اجتماعی شان بلکه در جسم مادی شان، همچون ابزار و مواد کار که تنها بر حسب مادیتشان از یکدیگر متمایز می‌شوند، همچون ارزش‌های مصرفی، زمین چون وسیله کار تولید نشده و دیگران چون وسایل کار تولید شده. اگر کار با کار مزدی برابر است، پس آن شکل معین اجتماعی ای که در آن شرایط کار اکنون در مقابل کار

قرار گرفته‌اند نیز با موجودیت مادیشان همسان می‌باشند. پس ابزار کار از این قبیل سرمایه هستند و زمین از این قبیل مالکیت ارضی می‌باشد. پس آن استقلال تشریفاتی شرایط کار در مقابل کار، آن شکل ویژه‌ای از استقلال که ابزار کار در مقابل کار مزدی دارا هستند، مبدل به خصوصیتی می‌شود که نمی‌تواند از آنها همچون اشیاء، به مثابه شرایط مادی تولید، تفکیک گردد، یک ویژگی ای که الزاماً به عنوان عناصر تولید با آنها همراه است و ماندگار و ذاتی است. کاراکتر اجتماعی شان در پروسه تولید سرمایه داری، تعیین شده توسط یک دوره تاریخی مشخص، یک خصلت مادی طبیعی و برآمده از ذات آنها می‌شود که آنها به مثابه عناصری از پروسه تولید دارا می‌باشند. از همین جهت آن سهم متناسبی که در پروسه تولید به زمین – به مثابه میدان عمل اصلی کار، ثروت نیروهای طبیعی، منشأ اولیه تمام موضوعات کار – و سهم متناسب دیگری که در پروسه تولید بطور کل به وسایل تولید تولید شده (ابزار، مواد خام و غیره) تعلق می‌گیرد، از قرار معلوم می‌بایست بیان خود را در آن سهم های متناسبی بیابند که به آنها به مثابه سرمایه و مالکیت ارضی، یعنی به نمایندگان اجتماعی شان، در شکل سود (بهره) و بهره ارضی {اجاره بهای زمین} تعلق می‌گیرد؛ همانگونه که در دستمزد به کارگر سهمی تعلق می‌گیرد که کارش در پروسه تولید داراست. لذا بهره ارضی، سود و دستمزد بنظر می‌آید که از آن نقشی که زمین، وسایل تولید تولید شده و کار در پروسه ساده کار بازی می‌کنند برخیزند، حتی اگر که این پروسه کار همچون پروسه‌ای که تنها بین انسان و طبیعت رخ می‌دهد در نظر گرفته شود و از هر خصوصیت تاریخی ای صرفنظر گردد. این مجدداً همان معنی را میدهد، فقط در شکلی متفاوت، وقتی که بحث می‌شود که: آن محصولی که کار کارگر برای خویشتن در آن تظاهر میکند، دستاوردش یا درآمدش، فقط دستمزد اوست، یعنی آن بخشی از ارزش (و لذا آن محصول اجتماعی که با این ارزش میزان می‌شود) که دستمزد او را نمایندگی می‌کند. پس اگر کار مزدی با کار بطور کل برابر باشد، در آن صورت مزد کار نیز برابر است با آن محصول کار و آن بخش از ارزش که مزد کار نمایندگی میکند، {برابر است با} ارزش کار آفریده بطور کل. با این روش دیگر بخشهای ارزش، سود و بهره ارضی، نیز در مقابل دستمزد مستقل ظاهر می‌شوند و باید از منابع خودشان، که از کار بطور اخص متفاوت و مستقل هستند سرچشمه گرفته باشند؛ آنها می‌بایست از آن عناصر تولیدی شرکت کننده‌ای که به صاحبانشان تعلق دارند، سرچشمه گرفته باشند، یعنی سود از ابزار تولید، عناصر مادی سرمایه، و بهره ارضی از زمین یا از طبیعت که توسط مالک زمین نمایندگی می‌شود. (Roscher)

پس مالکیت ارضی، سرمایه و کار مزدی از منابع درآمد – بدین معنی که سرمایه بخشی از آن ارزش اضافه‌ای که سرمایه دار از کار بیرون می‌کشد را در شکل سود به او می‌رساند، و انحصار بر زمین برای مالک بخش دیگری از آن را در شکل بهره ارضی جذب می‌کند و کار برای کارگر بخش باقی مانده از آن ارزش در دسترس را بصورت کارمزد تضمین می‌کند، یعنی از منبع بودن که باعث می‌شد بخشی از ارزش مبدل به سود، بخشی به بهره ارضی و بخش سوم به دستمزد – به منشأهای واقعی ای مبدل می‌گردند که این بخشهای ارزش و قسمتهای متناسبشان از محصول که آنها در آن موجودیت دارند و یا آنها به آن قابل تبادلند، از آنها در

واقع سرچشمه می گیرند و در نتیجه در تحلیل آخر خود ارزش محصول نیز از آنها منتج می گردد.⁵⁰

در مورد ساده ترین مقوله‌های شیوه تولید سرمایه داری، و حتی تولید کالایی، یعنی در مورد کالا و پول، ما پیش از این آن خصوصیت رازآلوده‌ای را که مناسبات اجتماعی، که عناصر مادی ثروت در تولید برایشان همچون حامل عمل میکنند، را مبدل به خصوصیتی در خود این اشیاء (کالا) می کند، تازه از این هم بدتر خود مناسبات تولیدی را مبدل به شیء (پول) می کند، نشان دادیم. تمام اشکال اجتماعی که به تولید کالا و گردش پول می رسند، در این موهوم سازی سهیمند. اما در شیوه تولید سرمایه داری و سرمایه که مقوله حاکم آن است و مناسبات تولیدی تعیین کننده آنرا تشکیل می دهد، این دنیای سحر شده و واژگونه هنوز هم بیشتر خود را توسعه می دهد. اگر سرمایه در وهله نخست در پروسه تولید واقعی همچون وسیله‌ای برای بیرون کشیدن کار اضافه در نظر گرفته شود، در آن صورت این مناسبات بسیار ساده می باشند و رابطه واقعی برای حامل این پروسه، یعنی خود سرمایه دار، آشکار خواهد بود و در آگاهی‌شان خواهد ماند. نبرد خصمانه در مورد طول روزکار این را بطرز برجسته‌ای نشان می دهد. اما حتی در این قلمروی بی واسطه، جائیکه پروسه مستقیم عملکرد بین کار و سرمایه رخ میدهد، نیز موضوع به این سادگی نخواهد بود. با تکامل ارزش اضافه نسبی در شیوه تولید واقعی و بخصوص سرمایه داری، جائیکه نیروهای مولده اجتماعی کار تکامل می یابند، بنظر می رسد که این نیروهای مولده و ارتباط اجتماعی کار در پروسه مستقیم تولید از کار به سرمایه انتقال داده شده است. لذا سرمایه پیش از این مبدل به یک هستی رازآلود می گردد، زیرا تمام نیروهای مولده اجتماعی کار به مثابه نیروهایی که نه از کار بلکه از سرمایه، یعنی همچون نیروهایی که از دامن سرمایه ناشی شده‌اند، پدیدار می گردند. سپس پروسه گردش بیمان می آید، که همه اجزاء سرمایه حتی سرمایه کشاورزی، به نسبت درجه تکامل شیوه تولید سرمایه داری، خود را در زیر سیطره تغییر ماهیت و شکل آن می یابند. این آن قلمرویی است که آن مناسباتی که تولید ارزش اصیل تحت آن صورت می گیرد، کاملاً به عقب صحنه رانده می شوند. پیش از این در پروسه تولید مستقیم، سرمایه دار همزمان همچون تولیدکننده کالا و مدیر تولید کالا فعال است. لذا این پروسه تولید به هیچ وجه برای او به مثابه یک پروسه ساده تولید ارزش اضافه نمایان نمی گردد. اما صرفنظر از بزرگی آن ارزش اضافه‌ای که سرمایه تحت پروسه مستقیم تولید بیرون میکشد و در کالاها تظاهر می یابد، این ارزش و ارزش اضافه که در کالاها جای دارند می بایست بهرحال نخست در پروسه گردش متحقق گردند. و هم جبران آن ارزش هایی که در تولید گذاشته شده و هم بالاخص ارزش اضافه موجود در کالاها بنظر نمی رسد که فقط در پروسه گردش متحقق گردند، بلکه بنظر می رسد که همچنین از آن سرچشمه گرفته باشند؛ پوسته‌ای که بالاخص از طریق دو شرط مستحکم می گردد: نخست آن سودی که در فروش کسب می شود و بستگی دارد به تقابل، حيله، کاردانی و زرنگی و هزار اوضاع اقتصادی در بازار؛ و دیگر اینکه در اینجا عنصر تعیین کننده دیگری غیر از مدت کار بیمان می آید و آنهم مدت گردش است. این یکی در واقع تنها همچون محدوده‌ای منفی برای ایجاد ارزش و اضافه ارزش عمل می کند، اما اینگونه بنظر می رسد که آن، به همان میزان که خود کار است، پایه‌ای

50- «کارمزد، سود و بهره ارضی سه منشأ اصلی همه درآمدها و همچنین همه ارزش مبادله هستند.» (آدام اسمیت، {تحقیق در ماهیت و علل ثروت ملل، ابردین، لندن ۱۸۴۸، ص ۴۳}) - «پس از این قرار علل تولید مادی همچنین همزمان منشأهای درآمدهای اصلی می باشند.» (استورچ، مسیر اقتصاد سیاسی، سن پترزبورگ، ۱۸۱۵، I، ۲۵۹).

مثبت باشد و بنظر می رسد که آن عنصر تعیین کننده‌ای را بمیان می کشد که از ماهیت سرمایه نشأت گرفته و مستقل از کار می باشد. در جلد ۲ ما می بایست این قلمرو گردش را تنها با نظر به تعینات شکلی ای که با خود به همراه می آورد در نظر بگیریم و تکامل بعدی ساختار سرمایه را که در این قلمرو بوقوع می پیوندد نشان دهیم. اما در واقع این قلمرو قلمروی رقابت است که اگر موارد انفرادی مورد نظر قرار گیرند، از طریق اتفاقات تعیین می گردد؛ جائیکه قوانین درونی ای که بر این اتفاقات مستولی اند و آنها را تنظیم می کنند تنها زمانی نمایان می گردند که این تصادفات در گروه‌های بزرگ در نظر گرفته شوند، جائیکه قوانین برای خود عامل تولید منفرد ناپیدا و نامفهوم هستند و باقی می مانند. اما بیش از این: پروسه واقعی تولید که اتحادی است از پروسه مستقیم تولید و پروسه گردش، تعینات شکلی جدیدی را به پیش می آورد، جائیکه رگه اصلی وحدت درونی هر چه بیشتر و بیشتر ناپدید می گردد، مناسبات تولیدی خود را از یکدیگر مستقل می سازند و اجزاء ارزشی در اشکالی مستقل از یکدیگر فسیل می شوند.

همانطور که دیدیم، دگرگونی ارزش اضافه به سود همانقدر از طریق پروسه گردش تعیین می شود که از پروسه تولید. ارزش اضافه در شکل سود دیگر نه بر حسب آن سرمایه‌ای که برای کار گذاشته شده و از آن نشأت میگیرد، بلکه بر حسب مجموع سرمایه محاسبه می‌گردد. نرخ سود از طریق قوانین خود تنظیم می‌گردد، قوانینی که نه تنها اجازه میدهند بلکه ملزوم می کنند که نرخ سود تغییر کند، هر چند که نرخ اضافه ارزش ثابت باشد. تمام اینها هر چه بیشتر و بیشتر ماهیت حقیقی ارزش اضافه را و لذا مکانیسمهای واقعی سرمایه را مبهم می کنند. این {مبهم شدن} بیشتر از اینها هم بوقوع می پیوندد هنگامیکه سود مبدل می شود به سود متوسط و ارزشها به قیمت‌های تولیدی، به میانگین قیمت تنظیم کننده بازار. در اینجا یک پروسه پیچیده اجتماعی به میان می‌آید، پروسه یکسان سازی سرمایه‌ها، که قیمت متوسط نسبی کالاها را از ارزش کالاها و سود میانگین در قلمروهای مختلف تولیدی را (بجز سرمایه گذارهای انفرادی در هر قلمرو تولیدی بخصوص) از بهره کشی واقعی ای که هر تک سرمایه بر کار روا میدارد، تفکیک می کند. نه تنها اینگونه پدیدار می گردد بلکه در واقع هم اینچنین است که قیمت متوسط کالاها از ارزششان و لذا آن کاری که در کالاها متحقق شده است، متفاوت است و سود میانگین یک سرمایه منفرد از آن ارزش اضافه‌ای که این سرمایه از کارگرانی که در استخدام دارد بیرون میکشد، متفاوت است. ارزش کالاها بطور مستقیم تنها در تأثیری که بارآوری متغیر کار بر کاهش یا افزایش قیمت های تولیدی، یعنی بر تحرکاتشان، دارد پدیدار میگردد و نه بر مرزهای نهایی شان. اینگونه بنظر می آید که سود تنها بشکل ثانوی از طریق استثمار مستقیم کار تعیین می گردد، آنهم تا آنجائیکه این استثمار سرمایه دار را قادر به تحقق سودی میکند که از سود میانگین انحراف داشته باشد با قیمت‌های تنظیم کننده بازار که ظاهراً مستقل از این استثمار موجودیت دارند. خود سودهای متوسط نرمال بنظر می آیند که ذاتی سرمایه هستند و مستقل از استثمار؛ بهره کشی غیرنرمال و یا حتی میانگین استثمار تحت شرایط فوق العاده مناسب بنظر می رسد که فقط انحراف از سود میانگین را تعیین کند و نه خود سود میانگین را.

تفکیک سود به منفعت صاحبکار و بهره (تازه اگر نخواهیم راجع به تلفیق سود تجاری و سود معاملات پولی، که مرتبط با گردش اند و بنظر می رسد که کاملاً از آن نشأت گرفته باشند و نه از خود پروسه تولید، صحبت به میان آوریم) مستقل سازی شکل ارزش اضافه را، یعنی فسیل شدن فرمش در تقابل با ماهیت و ذاتش را تکمیل می کند. بخشی از سود، در تقابل با بخش دیگر، کاملاً از مناسبات سرمایه مجزا شده و همچون چیزی پدیدار می گردد که نه از عملکرد سرمایه در بهره کشی از کار مزدی، بلکه از کار مزدی خود سرمایه دار نشأت گرفته باشد. در

تقابل با این بنظر می رسد که بهره پولی هم مستقل از کار مزدی کارگران و هم مستقل از کار خود سرمایه داران باشد؛ بنظر می رسد که آن از سرمایه به مثابه منشأ مستقل خود، سرچشمه گرفته باشد. اگر سرمایه ابتدائاً در سطح گردش به مثابه بتواره سرمایه، همچون ارزش، همچون ارزشی ارزش آفرین پدیدار میگردد، اکنون آن در فرم سرمایه بهره آور دوباره در بیگانه شده ترین و ویژه ترین شکل خود ظاهر میگردد. به همین دلیل نیز فرمول سرمایه - بهره به عنوان سومین جزء از زمین - بهره ارضی و کار - دستمزد بسیار نامتناقض تر از فرمول سرمایه - سود می باشد، زیرا که در سود هنوز یادبودی از سرمنشأ آن پابرجاست که در بهره پولی نه تنها از بین رفته، بلکه در شکلی جایگزین شده که درست در تناقض با منشأ اش قرار میگیرد.

سرانجام در کنار سرمایه که همچون منبعی مستقل برای ارزش اضافه است، مالکیت ارضی پدیدار می گردد که محدودیتی است برای سود متوسط و همچون وسیله ای عمل می کند که بخشی از ارزش اضافه را به طبقه ای منتقل می کند که نه خودش کار می کند و نه کارگران را بطور مستقیم استثمار می کند و در ضمن نمی تواند همچون سرمایه بهره آور مثلاً در مورد ریسک و ضرر در صورت وام دادن سرمایه تسلی خاطر اخلاقی و عقلانی برای خود بیابد. از آنجائیکه در اینجا بخشی از ارزش اضافه بنظر می آید که نه به روابط اجتماعی بلکه به یک عنصر طبیعی، یعنی زمین، متصل باشد، لذا بیگانه سازی و فسیل سازی بخشهای مختلف ارزش اضافه در مقابل یکدیگر به کمال رسیده، ارتباط درونی کاملاً از هم گسسته شده و منبع آن کاملاً پوشانده می شود و این دقیقاً از این طریق رخ میدهد که روابط تولیدی مختلفی که در ارتباط با اجزاء مختلف مادی در پروسه تولید گذاشته می شوند، کاملاً در مقابل یکدیگر مستقل گردانده می شوند.

در فرمول سرمایه - سود، و یا حتی بهتر از این در فرمول سرمایه - بهره، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، در این سه وجهی اقتصادی، که می بایستی ارتباط فی مابین اجزاء متشکله و کلاً ثروت و منبع شان را نمایان کند، رازآلودگی شیوه تولید سرمایه داری، یعنی شیء وارگی روابط اجتماعی، یعنی بهم آمیختگی مستقیم روابط مادی تولید با تعیین اجتماعی تاریخی شان، به کمال می رسد: دنیای سحر شده، وارونه و واژگونه ای که در آن جناب سرمایه و بانو زمین همچون کاراکترهای اجتماعی و همزمان مستقیماً فقط همچون اشیاء به تحرک اشباح خود مشغولند. این از خدمات بزرگ اقتصاد کلاسیک است که این پوسته غلط و فریبکارانه، این مستقل سازی و فسیل سازی اجزاء مختلف اجتماعی ثروت از یکدیگر، این شخصیت دادن به اشیاء و شیء وارگی روابط تولیدی، این مذهب زندگی روزمره، را منحل کرد. او {اقتصاد کلاسیک} این کار را با کاهش دادن بهره به جزئی از سود و بهره ارضی به مازادی بر سود میانگین انجام داد، به گونه ای که هر دو آنها در ارزش اضافه همگرایی می کنند، و همچنین با نمایان کردن پروسه گردش تنها به عنوان دگردیسی ای در اشکال و سرانجام با تقلیل دادن ارزش و ارزش اضافه کالا به کار در پروسه مستقیم تولید. علیرغم این حتی بهترین سخنگویان اقتصاد کلاسیک کم و بیش در هاله ابهام دنیایی که خود با نقدش موجب انحلال آنرا فراهم آوردند، محدود باقی ماندند و در محدوده زاویه دید بورژوازی چیز دیگری نیز ممکن نخواهد بود؛ از همین جهت نیز همه آنها کم و بیش به تناقض درمی غلتند، نصف و نیمه ها و تناقض های حل نشده. از جهت دیگر بسیار طبیعی است که عوامل واقعی تولید در این اشکال بیگانه شده و غیر منطقی: سرمایه - بهره، زمین - بهره ارضی، کار - دستمزد، خود را در خانه احساس کنند، زیرا که آنها درست در همین هاله موهوم حرکت می کنند و روزانه در آن مشغولند. لذا این نیز همانقدر طبیعی است که اقتصاد عامیانه؛ که چیزی نیست مگر یک

تعلیمات، یک ترجمه‌ای دکترین شده از تصورات روزمره عامل واقعی تولید که او آنها را در یک ترتیب منطقی قرار می‌دهد؛ درست در همین سه وجهی جائیکه تمام ارتباطات درونی منحل گردیده‌اند، اساس طبیعی و بی چون و چرای شکوهمندی سطحی خویشتن را می‌یابد. این فرمول همچنین مطابق با منافع طبقات حاکم می‌باشد، زیرا برای الزام طبیعی و حق جاودانه منابع درآمد آنها تبلیغ می‌کند و آنها را به یک دگم ترفیع می‌دهد.

ما در تشریح مان از شیء وارگی روابط تولیدی و استقلال یابی آنها در مقابل عوامل تولید وارد آن نحوه ویژه‌ای نمی‌شویم که این پیوستگی‌ها از طریق بازار جهانی، اوضاع اقتصادی آن، تحرکات قیمت‌های بازار، مدت اعتبارات، سیکلهای صنعتی و تجاری، تناوب بین رونق اقتصادی و بحران برای عوامل تولید همچون قوانین طبیعی مقتدر که بر آنها حکمروایی کرده و از اختیار آنها خارج است و در مقابل آنها همچون الزامی کور قرار می‌گیرد. ما این کار را نمی‌کنیم زیرا تحرکات واقعی رقابت در خارج از نقشه ما قرار دارند و ما تنها در نظر داریم که سازمان درونی شیوه تولید سرمایه داری را، بدیگر بیان میانگین ایده آل آنرا تشریح نمائیم.

در اشکال اجتماعی پیشین این رازآلودگی اقتصادی عمدتاً تنها در رابطه با پول و سرمایه بهره آور پدیدار می‌گردید. بنا به طبیعت موضوع، اینچنین رازآلودگی‌ای در وهله نخست در آنجاهاست که عمدتاً ارزش مصرف تولید می‌گردد، یعنی تولید برای احتیاج شخصی، موضوعیتی ندارد؛ و ثانیاً در آنجاهاست که مانند دوران باستان و قرون وسطی برده داری و رعیتی اساس و پایه تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند؛ در اینجا حاکمیت شرایط تولید بر تولیدکنندگان در زیر روابط بین صاحب و بنده پوشیده می‌ماند، روابطی که همچون فنر محرک مستقیم پروسه تولید پدیدار گشته و نمایان است. در جوامع اولیه جائیکه کمونیسم طبیعتاً رشد یافته حاکمیت می‌کند و حتی در جوامع شهری دوران باستان این خود جامعه با شرایطش است که همچون اساس تولید پدیدار گشته و بازتولید آن همچون هدف نهایی تولید نمایان می‌گردد. حتی در اصناف قرون وسطی‌یی نه سرمایه و نه کار بدون محدودیت پدیدار نمی‌گردند، بلکه مناسباتشان از طریق اتحادیه‌هایشان و از طریق خود مناسبات بهم پیوسته و تصورات مطابق با آن در مورد وظیفه حرفه‌ای، پیشه‌وری و غیره تعیین می‌گردد. تازه با شیوه تولید سرمایه داری ... {دست‌نوشته در اینجا قطع می‌شود}.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com